شنبه 01 آذر 1393 - 08:39

دلبستگی‌های ژانر کمدی با گونه‌ی فانتزی

فراگیری و تنوع در زیرساخت ژانر کمدی، آنچنان وسیع است که شاید تاکنون از میان تمام گونه های سینمایی ذکر شده در مجله سینما ژانر ، هیچ کدام به اندازه این گونه قابلیت پرداخت نداشته باشند.

همشهری آنلاین، جیمز کارتر* ترجمه مهدی تهرانی:فراگیری و تنوع در زیرساخت ژانر کمدی، آنچنان وسیع است که شاید تاکنون از میان تمام گونه های سینمایی ذکر شده در مجله سینما ژانر ، هیچ کدام به اندازه این گونه قابلیت پرداخت نداشته باشند.

از زیرشاخه‌هاي متعدد ژانر كمدي؛ كمدي-فانتزي بدون شك از شاخص‌ترين‌ها در اين مجموعه به شمار مي‌آيد. اين تعريف موجز را در نظر بگيريد، حضور غيرواقعيت‌ها و غيرممكن‌ها و به طور كلي فانتزي (خيالي‌ها) خواه با استفاده از حقه‌ها يا تروكاژهاي سينمايي يا بدون آن، فيلمي در ژانر فانتزي را شامل خواهد شد.

صحنه‌های رویاگونه با انگاره‌هاي‌های رفتاری؛شامل عمل و عکس العمل نسبت به امور ماوراءالطبیعه نیز آیتمهایی ویژه ژانر فانتزی است .

مفاهیم: ژانر/Genre چیست؟

مثالهایی که در دنباله ، بدانها پرداخته می‌شود و همچنین تعداد و تنوع این شواهد مثال؛ ژانر كمدي-فانتزي و عناصر زیرساختی مرتبط با آن را بخوبی معرفی می‌نماید. اصول و قواعد ژانر در اين گونه گوياي همه‌چيزند:

اصل اول: كمدي-فانتزي موجود در داستان بايد همذات پنداري را برانگيزد

فرض کنید در این کره خاکی در کنار سازمان‌های بسیار زیادی که به طور بین‌المللی فعالیت می‌کنند ، سازمانی به نام سازمان مبارزه با موجودات فضایی شرور ، وجود داشته باشد و تمام هم و غم اعضای این سازمان مبارزه با جاسوس‌های اعزامی از فضا به زمین باشد.

در واقع درست شبیه داستان‌هایی که در سري فيلمهای "مردان سیاهپوش" دیدید و به یاد دارید. این فیلم‌ها از معدود آثاری هستند که به طور مطلق تمام عناصر موجود در روایت تصویری‌شان به گونه فانتزی تعلق دارد. تخیل، وهم و خیالبافی آیتم اصلی است؛ اما این عنصر، ساختار جالب توجهی به فیلم داده که شما هر چند می‌دانید، اصلا سازمانی به نام مردان سیاهپوش وجود ندارد؛ اما ناخودآگاه وجود آن را می‌پذیرید. این روند همان موقعیت فانتزی است. در واقع مهمترین و اصلی‌ترین انگاره در موفقیت یک فیلم، متعلق به ژانر فانتزی، مقبولیت داستان آن از سوی تماشاگر و به روایتی دیگر همذات‌پنداری تماشاگر با اجزای ساختاری آن است .

به یک نکته دیگر نیز توجه کنید. در روایت گونه فانتزی هر چند منطق در معنای خاص آن موجودیتی ندارد؛ چون همه چیز بر پایه خیال و وهم است ؛ اما به هر حال عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها باید در فرمت سینمایی، به گونه‌ای روایت‌شوند که منطقی و یا این که قابل قبول جلوه نمایند.

مردان سیاه پوش

سکانس‌های پایانی men in black را دومرتبه مرور کنید. منظورم آن صحنه‌ای است که موجود فضایی در حال مبارزه با مامور k و مامور j (تامی لی جونز و ویل اسمیت) است . حین مبارزه آن موجود فضایی که پدربزرگش و جد اعلای او آقای سوسک بوده است، تامی لی جونز را با اسلحه مدرنش قورت می‌دهد. این صحنه با وجود ویژگی‌های جذابش و تعلقش به ژانر فانتزی، در نهایت منطقی نیز جلوه می‌نماید.

به هر حال مبارزه یک سوسک گردن کلفت؛ حتی اگر منجر به باخت او هم شود، زدن ضرباتی از سوی او و به اصطلاح ادامه مبارزه تا ثانیه‌های آخر، امری بسیار محتمل است و در یک مبارزه از هر نوع که باشد، عملی دور از ذهن نیست .

اصل دوم: پايان خوش و پرهيز از خشونت واقعي

حال صحنه‌ای را به یاد بیاورید که تامی لی جونز که به داخل شکم آن سوسک رفته با شلیک گلوله‌هایی، هم سوسک را تکه پاره می‌کند و هم خودش را نجات مي‌دهد. این صحنه نیز با وجود تمام المنت‌های وهم آلود و تخیلی ، آنقدر جذاب و سرشار از عناصر سینمایی بوده است که نتیجه غیرقابل باور جلوه نمی‌کند.

اصلا به نوعی قورت داده شدن یکی از ماموران باعث گردیده تا تعلیق ایجاد شود. این که آیا سوسک این یکی را هم می‌خورد؛ آن گاه به سراغ بقیه شهر می‌رود؛ و پرسشهای دیگر؛ ربطي به این لحظه ندارد.در همین صحنه درمی‌یابیم که این حادثه تنها برای یک ربط منطقی از نوع فانتزی است، از این نظر که بهترین راهکار برای کشته شدن یک سوسک غول پیکر فضایی چیست.

اگر گلوله‌ی آتشین مامور k و مامور j موثر واقع شود و سوسک کله پا گردد که این اتفاقی جالب توجه نیست و در صورت شکل گرفتن این روند، صحنه جذابی خلق نمی‌شود؛ چون به هر حال اسلحه برای کشتن است؛ اما وقتی گلوله‌ها کارگر نمی شود تا وقتی که از داخل بدن آن سوسک تامی لی جونز شلیک می‌کند، آن وقت کشته شدن سوسک به جنبه فانتزی این ماجرا تبدیل مي‌گردد.

حتی در منطق سینمایی این یک تمهید زیرکانه بوده است. از این قرار که سوسک با قورت دادن آن شخص ناخواسته به کشته شدن خودش کمک کرده است . دلیل دیگر آن که وقتی ویل اسمیت ، تامی لی جونز را در دهان سوسک می‌بیند و او را دیگر تمام شده می‌پندارد و تماشاگر نیز آه از نهادش برمی‌آید که ای داد، عجب سوسک آدمخواری و در حقیقت پایان این صحنه را غم انگیز تصور می‌کند، به ناگاه محوریت داستان و خط سیر آن با وجود همذات پنداری به وجود آمده تغییر کرده و این سوسک است که کشته می‌شود و 2مامور زنده می مانند.

در فیلم فانتزی کمدی پایان ماجرا باید خالی از خشونت باشد و حتی در بستر و زیرساخت آن حتی اگر خشونتی نیز بناچار جاسازی شود، باید به گونه ای اعمال گردد که هیچ آسیب روحی‌ای در تعامل با تماشاگر و در همذات پنداری او به وجود نیاید.

اصل سوم: توزیع قدرت میان تمام کاراکترهاي موجود در يك داستان كمدي-فانتزي

ماسک جیم کری ۱۹۹۴

نکته مهم دیگر در گونه كمدي فانتزی ، وجود قدرت و توزیع آن میان کاراکترهای فیلم و همچنین نوع و چگونگی تزریق آن به زیرساخت است .

در این رابطه فیلم ماسک 1994 را به یاد بیاورید. جیم کری در نقش یک صندوقدار دست و پا چلفتی بانک اصلا نمی‌داند قدرت چیست و به چه کار می‌آید؛ اما به واسطه یک ماسک جادويي این انگاره برایش اصلی‌ترین عنصر در زندگی اش می‌گردد.

داستان فیلم این گونه است که در یک شهر بندری به نام «اج سیتی» و در آبهای عمیق دریای آن صندوقچه‌ای قرار دارد که داخل آن ماسکی اسرارآمیز موجود است . بر اثر عملیاتی که غواصان در آن حوالی انجام می‌دهند، در صندوق باز می‌شود و «ماسک» کذایی بیرون می‌آید و تصادفا (به این عنصر تصادفی بسیار توجه کنید ، در گونه كمدي فانتزی این انگاره اصلی‌ترین ربط دهنده میان اجزای فیلم است) در اختیار همان صندوقدار هالو قرار می‌گیرد.

از اینجا به بعد است که او پس از استفاده از این ماسک قدرت خارق العاده ای پیدا می‌کند و عملیات‌هایی به نفع مردم از سوی او به انجام می‌رسد.

البته به هزار و یک علت می‌توان داستان این فیلم را نقض کرد و اولین پرسش اینکه ، آیا هرگز چنین ماسکی وجود دارد؟ اگر این گونه بخواهید با فیلمی در ژانر فانتزی و یا كمدي برخورد کنید، از سینما لذت نمی‌برید و اعصاب خودتان را به هم می‌ریزید.

بله، چنین ماسکی وجود ندارد ؛ اما شما بیایید برای 101دقیقه (که زمان این فیلم است) فرض کنید این ماسک وجود دارد. وقتی این را پذیرفتید، آن وقت است که تمام تعامل‌ها و تقابل‌ها در فیلم برایتان خط سیری منطقی از نوع فانتزی پیدا می‌کنند.

در طرز استفاده از قدرت ماسك نكته ظريفي وجود دارد. باوجود این ماسک و قدرتی که به جیم كري می‌دهد، طبیعی است استفاده از خشونت به یکی از دم دست ترین انگاره‌ها برای پیشبرد روایت فیلم تبدیل شود.اما در ژانر فانتزی ، خشونت باید هم در جهت از میان بردن «بدمن»های فیلم باشد و هم این که پایان ماجرا قهرمانانه صورت گیرد. در غیر این صورت این نوع داستان هادر همان ژانر جدی تریلر و جنایی ساخته می‌شدند.

اصل چهارم: درگيري‌ها هميشه به نفع آدم خوب‌هاي ماجرا

در نمونه‌ای دیگر، فیلم کمدي فانتزی و خانوادگی "عزیزم، من بچه ها را کوچک کردم" محصول 1989 را به یاد بیاورید. طبیعی است که ابتدا به ساکن، این که یک مخترع دستگاهی بسازد تا به وسیله آن اشیا کوچک شوند و دست بر قضا بچه‌أهایش در معرض این دستگاه قرار بگیرند و به موجوداتی کوچولو شبیه شهروندان «لی لی پوت» تبدیل شوند، دیگر اصلا باورکردنی نیست! اما یادتان باشد این داستانی فانتزی است.

این کلمه را حین دیدن و یا حتی خواندن قصه یک فیلم بارها باید تکرار کرد؛ ولی هجوم سیل آسای پرسشهای بیشمار، شما را کلافه مي‌کند. وقتی به این باور رسیدید، آن وقت دیگر فیلمی مثل «عزیزم ، من بچه‌ها را کوچک کردم» ، برایتان سرشار از لطیفه‌های دست اول خواهد شد.

یک نمونه دیگر مربوط به این موضوع فیلم "ادوارد دست قیچی" محصول 1990 به کارگردانی تیم برتون و بازیگری جانی دپ است . قضیه از این قرار است که یک دانشمند نابغه که دستی در اختراع چیزهای عجیب دارد ، پسری ماشینی می‌سازد و پیش از کامل شدن و پیوند زدن دستهای او ، می‌میرد و یکی از همسایگان آنها (دایان ویست) ، دپ را تحت سرپرستی قرار می‌دهد.

دستهای قیچی مانند دپ در ابتدا بسیار کمک حال ویست و دیگر هم محله‌ای هاست ؛ اما دردسرهای بسیار بزرگ نیز پیش رو قرار دارد.

در این داستان ، عناصر متعلق به ژانر کمدي فانتزی گویا هستند و اصلی‌ترین آنها دستهای ادوارد است و همین دستها و به کارگیری آنها، سوژه‌های بکری برای خلق اتفاقات فانتزی به وجود می‌آورند. یعنی دستهای قیچی مانند دپ، حتی مساله اصلی هویت او را، یعنی این که او آدمیزاد واقعی نیست را تحت الشعاع قرار می‌دهد که این مهم از جذابیت‌های ذاتی این ژانر به شمار می‌آید.

James Carter